

در هر حال، با توجه به اوضاع و شرایط، چنین به نظر می رسد که اختلاف نظر بین این دو دیدگاه به نفع دیدگاه اول در حال حل شدن است اما آنچه که می تواند به عنوان پیامد این اقدام در عرصه بین المللی مورد اشاره قرار گیرد، حرکت به سوی استقرار نوعی «سلطه» و «هژمونی» آمریکایی

اختلاف نظر دارند. گزارش بازرسان سازمان ملل در صورتی که ادعاهای امریکا را تأیید کند تنها می تواند نسبت به آماده سازی افکار عمومی جهانیان متمرکز واقع شود و در غیر این صورت امریکا به راهی که در پیش گرفته و مدتها برای آن هزینه های مختلفی را به عمل آورده ادامه خواهد داد.

زمان کلینتون نیز با ارسال نامه ای سرگشاده به وی او را به «اجرای استراتژی برکناری رژیم صدام از حکومت» دعوت کرده بودند. امضای هشت نفر دیگر هم که پستهای کلیدی در دولت بوش را در اختیار دارند از جمله دونالد رامسفلد در زیر این نامه قرار داشت.

قابل توجه اینکه از دید این سیاستمداران، سرنگونی صدام حسین تنها هدف نیست، بلکه این کار بایی است در جهت ایجاد یک فرصت تاریخی برای تغییر نقشه جغرافیایی خاورمیانه به گونه ای که با تغییر و تحولات ناشی از سقوط امپراطوری عثمانی در این منطقه قابل مقایسه باشد.

روز ۲۷ ژانویه (هفتم بهمن) آخرین مهلت برای ارائه گزارش بازرسان سازمان ملل متحد در مورد جنگ افزارهای نظامی عراق بود. صرف نظر از چگونگی و کیفیت این گزارش که می تواند حاوی مفادی باشد تا بهانه های لازم را برای هرگونه حمله احتمالی در اختیار امریکا و متحدان آن قرار دهد در اینجا به دو گزینه اصلی پیش روی امریکا در برخورد با گزارش بازرسان خواهیم پرداخت:

۱- حمله نظامی گسترده به عراق

به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران تصمیم سرنگونی نظامی صدام حسین مدتها پیش از آنکه بازرسان سازمان ملل وارد عراق شوند گرفته شده بود. برخی

گزارش بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل

بحران عراق و احتمالات آینده

در منطقه علیرغم مخالفت برخی دولتها مانند فرانسه و آلمان است. اخیراً نیز رامسفلد این دو کشور را «اروپایی کهنه» خواند و بدین ترتیب تلاش کرد تا مخالفت های این دو کشور را بی اهمیت جلوه دهد و به آنها بفهماند که کاخ سفید اهمیتی به این مواضع نمی دهد. در همین راستا بوش با اظهارات خود بدون هیچ پرده پوشی متحدان خود را براساس دوستی اش طبقه بندی کرد. انگلستان در مرکز حلقه دوستان بوش قرار دارد چرا که تونی بلر متحد قابل اعتمادی برای اوست پس از آن نیز لهستان، افراتی ترین عضو جدید ناتو قرار دارد چرا که رئیس جمهور این کشور در مصاحبه اخیر خود گفت: «اگر نظر بوش این است من هم همینطور فکر می کنم»

اسپانیا کشور بعدی است و سپس ایتالیا و آنگاه روسیه. اما آلمان در آخرین دور این حلقه قرار می گیرد چون گرهارد شرودر صدراعظم این کشور مبارزه ای ضد جنگ را در پیش گرفته است.

در مورد زمان و چگونگی آغاز جنگ نیز اظهارات و دیدگاههای متفاوتی مطرح است که باید آنرا به فرصتی دیگر وا گذاشت اما یک نکته مهم و اساسی که در تمامی معادلات و برنامه های قدرتهای جهانی معمولاً کمتر به آن توجه می شود، نقش توده های مردم و ساکنان منطقه با توجه به ایدئولوژی قوی اسلام است. آیا سلطه جویان به این پشتوانه قوی جهان اسلام فکر کرده اند؟ آیا جهان اسلام هیچگاه بدنبال استفاده از همه ظرفیت های خود بوده است؟ بفرس که امریکا با حمله نظامی به عراق، تلاش خود را برای تغییر جغرافیای منطقه آغاز کند اما آیا با توجه به بیداری دنیای اسلام بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چنین امکانی برای آن فراهم است؟

۲- انصراف از حمله نظامی به عراق و ادامه فشارهای سیاسی، نظامی

معتقدین به این گزینه که نسبت به طرفداران گزینه اول در اقلیت هستند، اوضاع و احوال بین المللی را مناسب اقدامات یکجانبه امریکا نمی دانند. از نگاه آنها، مخالفت های برخی کشورهای اروپایی مانند فرانسه و آلمان و همچنین عدم همراهی کشورهای مسلمان و عرب منطقه، باعث می گردد که امریکا با احتیاط بیشتری گام بردارد و سعی کند از فرصت های ناشی از فشارهای سیاسی، نظامی وارده استفاده نموده و بهره مند گردد.

اروپاییها در این زمینه اظهارات مختلفی را داشته اند. به عنوان مثال یک مقام فرانسوی معتقد است: «شکست نظامی امریکا در دستگیری بن لادن و دیگر اعضای بلندپایه القاعده باعث

آیا جهان اسلام هیچگاه بدنبال استفاده از همه ظرفیت های خود بوده است؟

شده تا بوش به دنبال جستجوی یک شکار ساده تر اما کم اهمیت باشد». یک مقام اروپایی نیز می گوید: «احتمال این که تروریست ها از طریق پاکستان به سلاح های کشتار جمعی دست یابند صد برابر بیشتر از عراق است». اما دیک چنی معاون بوش معتقد است که نمایش قدرت نظامی، فرصت را برای تغییر نقشه خاورمیانه فراهم می آورد. در عین حال فرانسویها و آلمانها می گویند این کار باعث رادیکالی شدن جهان عرب، بر جای ماندن یک عراق در هم شکسته و طولانی شدن کشمکش بر سر این که چه کسی کدام قسمت را صاحب شود، خواهد شد.



این طرح باید دو هدف استراتژیک را برای امریکا تأمین کند: اعمال کنترل بر جریان نفتی و دیگری حفظ برتری نظامی اسرائیل در منطقه.

این طرحها و مقاصد مشترک ژئوپلیتیکی، اجزایی را در بر می گیرند که عبارتند از: کنترل ظرفیت های نفتی عراق، متلاشی کردن احتمالی سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) و برکناری دولت های سوریه و ایران به وسیله زور و یا با تحریک توطئه های داخلی در این کشورها.

بنابراین تعجبی ندارد که امریکا حاضر است بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار برای اشغال عراق هزینه کند چون در صورت موفقیت، منافع بیشتری را در آنجا نصیب خود خواهد کرد. در واقع کنترل ذخایر نفتی عراق که رتبه دوم جهان و تقریباً سه تریلیون دلار ارزش دارد، این امکان را به امریکا و دیگر کشورهای صنعتی می دهد که قیمت نفت مصرفی خود را تا ۱۰ دلار در هر بشکه کاهش دهند.

با توجه به موارد گفته شده این دسته از تحلیلگران حمله نظامی امریکا به عراق را قطعی دانسته و فقط در مورد زمان آن،

از آنان برای اثبات این نظر خود، به یک متن دو صفحه ای با مهر کاملاً محرمانه اشاره می کنند که در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۱ یعنی شش روز بعد از حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، توسط بوش امضاء گردیده است. این متن همان نقشه جنگ با افغانستان بود. در آخرین سطرها این سند چیزی مانند یک تبصره برای پنتاگون آمده و به آن دستور داده است: «برنامه ریزی حمله به عراق را آغاز کنید»

برخی دیگر از تحلیلگران اظهار می دارند این فکر برای اولین بار پنج سال پیش توسط دو تن از افسران عالی رتبه دولت بوش، یعنی «زلمی خلیل زاد» که اکنون فرستاده ویژه کاخ سفید در روابط با مخالفان حکومت عراق است و شخص دیگر «پل ولفووتیز» که هم اکنون معاونت رامسفلد را در وزارت دفاع بر عهده دارد در مجله (Weekly Standard) مطرح گردیده است. در مقاله این دو نوشته شده بود «صدام باید برود» و در ادامه هم دستورالعمل انجام این اقدام توضیح داده شده بود. این دو در سال ۱۹۹۸ در